

جهانی شدن: آینده سرزمین و هویت‌های ملی

دکتر حیدر لطفی

استادیار گروه جغرافیای دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار

hlotfi@iau - garmsar.ac.ir

دکتر ناصر اقبالی

استاد یار و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده:

جهانی شدن از زوایای مختلفی قابل بررسی است. یکی از بحث‌هایی که در این خصوص باید مورد توجه قرار گیرد ارتباط جهانی شدن با مفهوم سرزمین و هویت است چون همواره مفهوم هویت با قداست و ارزش‌های بومی و قومی همراه بوده است که با توجه به تأثیرات انکارناپذیر جهانی شدن بر روی آن حساسیت‌های زیادی را ایجاد کرده است، لذا در این مقاله به بررسی مولفه‌ها و عناصر جهانی شدن و دیدگاه‌های اصلی آن پرداخته می‌شود. در این مقاله استدلال اصلی این است که هویت‌های ملی در اثر جهانی شدن نه تنها حذف نمی‌شوند بلکه احتمالاً در آینده در قالب‌هایی جدید و پویاتر در عرصه‌های رسمی و غیررسمی حاضر خواهند شد.

واژگان کلیدی: جهانی شدن، دولت - ملت، هویت، جغرافیا

مقدمه:

امروز جهانی شدن یکی از مفاهیم کلیدی و اساسی در مباحث آکادمیک و عرصه‌ی عمومی به شمار می‌آید. در مباحث مربوط به جهانی شدن اغلب این ویژگی به ذهن متبادر می‌شود که هر کشور در قرن ۲۱ به اجبار باید قواعد نئولیبرالیسم و اقتصاد بازار را بپذیرد و بر اساس آن به برنامه‌ریزی بپردازد. اما اگر از این ویژگی اولیه بگذریم، ملاحظه می‌کنیم جهانی شدن مفهومی پیچیده، چند بعدی و ناهمگون است. امروزه نظریه پردازان اجتماعی، جغرافیدانان، اقتصاد دانان و ... اختلاف‌های عمده‌ای در خصوص این مفهوم دارند. اما اغلب این نظریه‌پردازان معتقدند که جهانی شدن به تغییرات بنیادی در نمایه‌های فضایی (Contour) و زمانی، حیات اجتماعی منجر می‌شود.

تغییراتی که به موجب آن‌ها، فضا اهمیت شایانی می‌یابد و مفهوم زمان به صورت اساسی دستخوش تغییر می‌شود، ما چگونه می‌توانیم فاصله جغرافیایی میان کشورها را با مقیاس‌های زمانی بسنجیم در حالی که هر فرد در هر نقطه‌ای با یک کلیک کردن و حضور در دنیای اینترنت می‌تواند به نقاط بسیار دور پرتاب شده و دنیای دیگری را تجربه نماید؟ به تعبیر دیگر بعد زمان و مکان در عصر پسامدرن دستخوش تحولات اساسی شده است که ممکن

است هر فرد در کمتر از یک ثانیه مرزهای جغرافیایی را در نوردیده و به جایگاهی برسد که تا ۵۰ سال پیش تصور آن ممکن نبود. با توجه به آنچه گفته شد لازم است بانگاهی عمیق‌تر تأثیرات جهانی شدن بر روی مرزها مورد مطالعه قرار گیرد. در این مقاله تلاش می‌شود به این سؤال اساسی پاسخ دهیم:

آیا دولت‌ها در عصر جهانی شدن، نقش کم‌رنگ‌تری ایفا می‌نمایند یا اینکه تحت هیچ شرایطی نمی‌توان از نقش دولت‌ها صرف نظر کرد؟

روش تحقیق:

در این مقاله روند جهانی شدن و سیر تحولات و اثرات آن در دگرگونی‌های مرزها در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگ با استفاده از دیدگاه‌های مختلف نظریه پردازان، از طریق مطالعه اسناد موجود در کتابخانه‌ها، آرشیوها کتابخانه‌های دیجیتال و سایت‌های اینترنتی انجام شده است.

جهانی شدن در سیر تحول تاریخ:

جهانی شدن در معنای جدید آن را می‌توان در روزهای پس از پایان جنگ جهانی دوم جستجو کرد. زمانی که دول جهان تصمیم به تأسیس سازمان ملل متحد گرفتند تا با وضع قوانینی همه گیر به حل مشکلات جهانی بپردازند و مشکلات سیاسی و امنیتی جهان را حل و فصل کنند. از سوی دیگر بعد از پایان جنگ جهانی دوم سازمان‌های گوناگون اقتصادی شکل گرفتند که هدف آن‌ها آزادسازی تجارت و اقتصاد در گستره‌ی گیتی بود. در این راستا اتحادیه‌های منطقه‌ای گوناگونی نظیر آ.سه.ان، نفتا، اکو، سازمان تجارت جهانی و... شکل گرفت.

هدف این سازمان‌ها تسریع در گسترش سرمایه و ایجاد زمینه‌های مناسب برای تجارت، سرمایه‌گذاری، گسترش نوآوری، بهره‌گیری از روش‌های جدید تولید، دستیابی به نیروی کار مناسب و... بود. (نورانی - ۱۳۷۹)

بنابراین می‌توان جهانی شدن را فراهم آوردن زمینه‌های تسلط سرمایه داری بر تمام جنبه‌های زندگی افراد جهان در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دانست. در این راستا بیشترین سود نصیب کشورهایی می‌شود که بیشترین سرمایه را در اختیار داشته باشد زیرا سرمایه آن‌ها، این امکان را بر ایشان فراهم می‌سازد که کانال‌های اقتصادی جهان را به نفع خود هدایت کنند.

در ادامه این مقاله به بررسی دگرگونی مرزها در اثر جهانی شدن در ابعاد سیاسی و اقتصادی می‌پردازیم. ناگفته مشخص است که این تغییرات، تأثیر بسیار شگرفی نیز بر حوزه فرهنگ خواهد داشت.

ابعاد سیاسی:

جهانی شدن تأثیر شگرفی بر روی نقش دولت - ملت‌ها (Nation - States) و حاکمیت سیاسی کشورها ایفا می‌کند. جهانی شدن و فرایندهای مرتبط با آن باعث وضع قوانین و ایجاد ساختارهایی شده است که مهمترین نقش دولت یعنی حق حاکمیت سیاسی ابعاد آن را به چالش می‌کشد. در دنیای جهانی شده این فقط دولت‌ها نیستند که برای ملت خود تصمیم می‌گیرند، بلکه ممکن است که اراده کشورهای دیگر، نحوه‌ی عمل دولتی را در محدوده جغرافیایی کشور خود رقم زند.

زیرا جهانی شدن به دلیل افزایش تعاملات تجاری، سرمایه گذاری، تفکر، عقاید و نظیر آن (هیرست و تامپسون - ۱۹۹۹) چهارچوب جدیدی ایجاد می‌کند که منجر به آزادسازی تجاری، سرمایه‌گذاری بین‌المللی و منطقه‌ای می‌شود. در چهارچوب جدید، بسیاری از کشورها مجبورند علی‌رغم خواست خود، قوانینی را بپذیرند که باعث می‌شود آن‌ها در نظام جهانی به بازی گرفته شوند.

از آنجا که جهانی شدن در پی ایجاد یک نظام جدید ارزشی و فکری، بسط یک هویت جهانی و یکپارچه سازی کشورها است، می‌تواند منجر به تضعیف ملت - دولت‌ها می‌شود. این امر را می‌توان در موارد زیر جستجو کرد:

۱) انقلاب اطلاعات باعث دسترسی همگان به داده‌ها شد. این داده‌ها سیستم فکری جدیدی را در افراد ایجاد کرد که بر اساس آن تصمیم‌گیری‌های متفاوتی توسط افراد اتخاذ می‌شد و دولت تا حدودی کنترل خود بر روی سمت دهی فکری به افراد را از دست داد. انقلاب اطلاعات و گسترش وسایل ارتباطی نظیر تلفن، ماهواره، اینترنت و... باعث شد که مرزها درهم نوردیده شوند و هویت‌های جدیدی شکل بگیرد که ممکن است این هویت مطابق با خواست حکومت نباشند.

۲) افزایش سرعت حمل و نقل تا حدودی موانع طبیعی در ارتباط با ملت‌ها را کمرنگ کرده است و فاصله‌های جغرافیایی اهمیت قبلی خود را از دست دادند.

۳) در پی تحولات اقتصادی نوعی تقسیم کار در میان کشورها شکل گرفت که روند مهاجرت را تسریع و گسترده کرد.

بر این اساس دولت‌ها دائماً در حال واگذاری بخشی از قدرت خود به پیمان‌های منطقه‌ای و جهانی هستند که حاصل آن تبدیل شدن دولت‌ها به ایالت یک کشور واحد است.

در این میان کشورهایایی که از فرهنگ و اقتصاد ضعیف‌تری برخوردارند به جزیره‌هایی تبدیل می‌شوند که مورد آماج حملات قرار می‌گیرند. اگرچه گفته می‌شود جهانی شدن فرصتی برای بهره‌مندی همه کشورها از مزایای اقتصاد جهانی است، اما آمارها از چیز دیگری سخن می‌گویند: بر اساس گزارشات سازمان ملل متحد اگر جهان را دهکده‌ای فرض کنیم که در آن هزار نفر زندگی می‌کنند، آنگاه ۷۸۰ نفر از ساکنین دهکده با سخت‌ترین مشکلات دست و پنجه نرم می‌کنند و در بدترین شرایط زندگی از نظر انسانی بسر می‌برند. ۲۰۰ نفر از هزار نفر مردم دهکده، ۸۶ درصد ثروت را در اختیار دارند و نیمی از اهالی دهکده با کمتر از دو دلار در روز زندگی می‌کنند. در دنیای واقعی نیز ۳۵۸ نفر از ثروتمندترین مردم دنیا نیز برابر با سه میلیارد نفر از فقیرترین مردم جهان دارایی و ثروت دارند. این شکاف به گونه‌ای باورنکردنی در حال عمیق شدن است.

یعنی ۲۰ درصد فقیرترین مردم جهان، ثروشان از ۴/۱ به ۳/۲ کاهش یافته است و ۲۰ درصدی که بالاترین درآمد را داشته‌اند ثروشان از ۷۰ درصد به ۷۶ افزایش یافته است. (صرافی - ۱۳۸۴)

جهانی شدن با تضعیف فرهنگ‌هایی کهن، هویت‌های ملی و محلی، باعث تقویت یک فرهنگ حاکم که از جانب کشورهای فرادست حمایت می‌شود، می‌گردد. این ویژگی به کشورهای فرادست این امکان را می‌دهد که اراده سیاسی و اقتصادی خویش را بر دیگر کشورها تحمیل کنند.

در این میان ساختارهای سیاسی و اقتصادی به گونه‌ای شکل گرفته‌اند که کشورهایی که تصمیم به مقاومت در برابر روند جهانی شدن را دارند و بر حفظ اصالت‌های فرهنگی و اجتماعی خود تأکید می‌کنند توفیق چندانی نصیبشان نخواهد شد. زیرا کشورهای فرودست در جهت اجرای افکار اقتصادی خود، نیاز به جذب سرمایه‌های بین‌المللی دارند که در اختیار کشورهای فرادست می‌باشد. به همین دلیل کشورهای فرودست، در قالب قراردادهای اقتصادی مجبور به پذیرش فرهنگ و ارزش‌های غربی که الگوی حاکم بر جهان امروز است، می‌شوند. به عنوان مثال بانک جهانی تنها هنگامی ارائه وام به کشورهای متقاضی که عمدتاً از کشورهای جنوب هستند، را به تصویب می‌رساند که بخش مطالعات اجتماعی بانک جهانی آن را تأیید کند.

حاکمیت اقتصادی و جهانی شدن

از دیر باز منابع درآمدی کشورها در اختیار حکومت قرار داشت و حکومت، بازیگر اصلی در این زمینه محسوب می‌شد. حکومت به تصویب قوانین اقتصادی می‌پرداخت، مالیات وضع می‌کرد، و تا حدود زیادی نحوه هزینه کردن درآمدها را نه تنها توسط خود مشخص می‌کرد، بلکه کانال‌های خرج کردن درآمد توسط تک‌تک افراد جامعه را نیز مشخص می‌کرد. اما جهانی شدن اقتصاد و مبادلات تجاری در فضای مجازی این امکان را فراهم آورده است که افراد بدون تعلق به مکان مشخصی به تعاملات بازرگانی بپردازند. در اصل می‌توان گفت امروزه سرمایه به مکان به‌خصوصی تعلق ندارد و سرمایه‌دار آن جایی را به عنوان سرزمین سرمایه‌گذاری خود انتخاب می‌کند که دارای بالاترین سود باشد. (Tuathail, 1992) بنابراین فرد در یک کشور زندگی می‌کند ولی شهروند اقتصادی کشور دیگری محسوب می‌شود. این امر امکان کنترل اقتصادی را کاهش می‌دهد.

حذف مرزهای اقتصادی، لغو قوانین و مقررات حمایت داخلی از تولیدکنندگان، گسترش تجارت آزاد، امکان سرمایه‌گذاری در هر نقطه از جهان، سرعت و سهولت بیشتر در انتقال کالاها و خدمات، حذف تعرفه‌های گمرکی باعث شده است که سیاست‌های اقتصادی دولت‌ها اگر بدون در نظر گرفتن مشخصات اقتصاد جهانی اتخاذ شود، با شکست روبرو گردد. حال پرسش این است که در این زمینه چه باید کرد؟ زیرا ما برای توسعه و پیشرفت کشور از یک سو نیازمند تقویت حس تعلق افراد جامعه به سرزمین خویش هستیم و می‌بایست شهروندانی را که امکان زیست در سراسر جهان را دارند با حلقه‌هایی به سرزمین خویش متصل سازیم و از سوی دیگر فرهنگ و اقتصاد جهانی حاکم افراد را به سوی خود جذب می‌کند.

هم‌اکنون به نظر می‌رسد نه تنها دولت - ملت‌ها اختیارات و کنترل خود را از دست داده‌اند، بلکه گروه‌های تأثیرگذار، نظیر شرکت‌های چند ملیتی و کارتل‌ها و تراست‌ها نیز ابزار قوی کنترل در اختیار ندارند. به بیان دیگر می‌توان گفت امروز تکثر اهرم‌های قدرت و کنترل به قدری افزایش یافته است که هیچ کس توان کنترل پدیده‌ها را ندارد و نمی‌تواند عواقب آن را پیش‌بینی کند. آدام در این زمینه معتقد است:

«جهانی‌شدن اقتصاد تنها به این معنی نیست که یک کره‌ای می‌تواند بدون حضور در دانمارک یا روسیه به تجارت و تبادل اقتصادی بپردازد، بلکه این معنی را نیز در خود نهفته دارد که وقایع در هر بخشی از جهان می‌تواند تأثیر مؤثر و سریع بر بخش‌های دیگر گذاشته و از طریق کل شبکه امواج سیگنال‌های آن گسترش یابد ممکن است این پدیده‌ها به طور عمده خارج از کنترل انسان‌ها و کنشگرانی باشد که آن‌را به وجود آورده‌اند. زیرا پیوند بین

ارتباطات سریع و جهان شبکه‌ای این امکان را فراهم می‌سازد و باعث می‌شود که پدیده‌ها سریع در همه جا گسترش یابند و تأثیرات مختلفی برجای گذارند. در ساختار جدید اقتصاد جهانی شده، تولید، جهانی می‌شود و در آن شرکت‌های چند ملیتی شرکت‌های ملی را در خود هضم می‌کنند و سرمایه‌ها و شرکت‌های بی‌وطن به وجود می‌آورند. این امر کنترل دولت‌ها بر روی سرمایه‌ها و شرکت‌ها را با مشکل جدی مواجه می‌سازد (تقوی، ۱۳۸۵).

در پی تحولات گفته شده این امکان فراهم آمده است که سرمایه‌ها از مزرهای جغرافیایی عبور کرده و مرزهای جدیدی تعریف کنند. بنابراین می‌توان گفت جهانی شدن دو پیامد عمده در رابطه با اختیارات دولت - ملت‌ها داشته و آن را محدود کرده است:

۱- محدودیت دولت‌ها در تصویب قوانین داخلی به دلیل مغایرت با قوانین بین‌المللی

۲- بی‌وطن شدن سرمایه که امکان کنترل آن‌ها را مشکل می‌سازد.

در زمینه جهانی شدن و ملی گرایی در قرن ۲۱ یک تناقض اساسی به چشم می‌خورد. از یکسو دولت - ملت‌ها اختیارات خود را به نفع نظام جهانی از دست می‌دهند و از نقش آن‌ها کاسته می‌شود و از سوی دیگر ملی گرایی شتابان روز افزون پیدا می‌کند و دولت - ملت‌های جدید سر برمی‌آورند. (فالک، ۱۹۹۲)

حال چگونه می‌توان از یکسو در فرایند تحولات جهانی به سوی یکپارچگی حرکت نمود و از سوی دیگر بخاطر دستیابی به استقلال و جدایی از حاکمیت مرکزی مبارزه نمود؟ همین امروز در مرکز روسیه کنونی چچن‌های مسلمان برای استقلال و جدایی از روسیه مبارزه و تلاش می‌کنند. پاسخی که می‌توان به این پارادوکس داد این است که اگرچه جهان روز به روز بیشتر به سمت یکپارچگی جهانی پیش می‌رود و نقش دولت‌ها کم‌رنگ‌تر می‌شود اما به موازات تحولات موسوم به جهانی شدن، مفهوم هویت (Identify) نیز پررنگ می‌شود. همه کشورها، فرهنگ‌ها، پاره فرهنگ‌ها (Sub - Cultures) و . . . می‌خواهند که یک مکان جغرافیایی از خود داشته باشند. مکانی که در آن فرد از لحاظ تاریخی یک تعلق و پیوند عمیق احساس نماید. درحالی که بسیاری از متفکران مارکسیست، انترناسیونالیست و . . . اصالتی برای مفهوم هویت ملی قائل نیستند، اما برخی دیگر آن را اصیل و مهم می‌دانند.

در دهه ۹۰ تلاش‌هایی از سوی برخی نویسندگان مانند دیوید میلر، آنتونی اسمیت، آدریان هستینگز، جان آرمسترانگ، ارنست گلنر، بندیکت آندرسون و . . . برای احیای نقش هویت ملی صورت گرفت (علمداری، ۸۳).

اینان هویت ملی را از زوایای مختلف تاریخی، فرهنگی و سیاسی موضوع بررسی خود قرار دادند و آن را منبع ایجاد معنا و خلاقیت دانستند. حال با این اوصاف آیا می‌توان واقعیت دولت - ملت‌ها را از معادلات سیاسی جهان و روابط بین‌الملل کنار گذاشت؟ پاسخ منفی است. تصور ذهنی، احساسی ملت‌ها از تاریخ، جغرافیای منطقه و نظام ارزش‌هایشان را نمی‌توان حذف نمود. مصادیق تاریخی و ارزشی برای جوامع مهم است. آن‌ها ردپای امروز خود را در گذشته جستجو می‌کنند. عوامل گوناگونی مانند زبان، دین، سرزمین، تاریخ، اسطوره‌ها و . . . نقش اساسی در تکوین هویت یک کشور ایفا می‌کند.

بر همین اساس ما شاهد پیدایش دیدگاه‌هایی هستیم که می‌خواهند هویت‌های جدیدی را بازسازی نمایند. مثلاً کشور شوروی سابق تا قبل از فروپاشی تلاش می‌کرد که در جهان یک هویت سوسیالیستی و ایدئولوژیک تعریف نماید و کشورها را معطوف به پذیرش این دیدگاه نماید. همچنین هیتلر در کشور آلمان با اعتقاد به ناسیونالیسم

آلمانی و نژاد برتر ژرمن‌ها در راستای هویت سازی پیش رفت. همه اینها نشان می‌دهد که هویت در عصر جهانی شدن دارای اهمیت فراوانی است. پس بشر قرن بیست و یک با دو فرایند متناقض جهانی شدن و هویت جویی در سطح دولت - ملت‌ها روبروست.

اما کدام گفتمان پیروز خواهد شد؟ آیا اصلاً در این صحنه کارزار پیروزی وجود دارد؟ این سوال‌ها باعث شده است که عده‌ای به ماهیت پدیده جهانی شدن شک نمایند. در اینجا برای درک بهتر این قضیه به بررسی نظریاتی می‌پردازیم که به جهانی شدن را محل تردید نمایند. در اینجا برای درک بهتر این قضیه به بررسی نظریاتی می‌پردازیم که به مفهوم جهانی شدن و ادعاهای موجود در این خصوص مربوط است: بطور کلی سه دیدگاه اصلی در مورد جهانی شدن وجود دارد:

دیدگاه اول: جهان گرایان افراطی

این گروه‌ها جهانی شدن را پایان عصر دولت - ملت‌ها می‌دانند و معتقدند که نقش دولت‌ها در عصر جدید کم‌رنگ‌تر شده است.

در این خصوص گیهنو می‌گوید: پایان دولت - ملت‌ها آشکاراست. (Guehenno, 1995) شاپرو از پایان حاکمیت صحبت می‌کند. (Glick-Schiller, 1995) او می‌گوید: در جهان بی‌مرز کنونی خبری از منافع ملی نیست و سنت پرداختن به منافع ملی کمتر مشاهده می‌شود. (گیدتر، ۱۳۷۹).

البته او می‌گوید بر ابعاد اقتصادی بیشتر متمرکز است. او به سرمایه‌گذاری در ایالت‌های شمالی آمریکا اشاره می‌کند که یک سوم سرمایه‌گذاری‌های سال‌های اخیر توسط ژاپنی‌ها صورت گرفته است که حاکی از اولویت سرمایه به جغرافیا می‌باشد.

در این خصوص ابراین مرگ را برای جغرافیا به کار می‌برد. وی معتقد است: «جهانی شدن اقتصاد و تعاملات تجاری در فضای دیجیتالی جایگاهی برای جغرافیا و سرزمین وجود ندارد. (O'Tuatail, 1999)» پل ویرلیو اعتقاد دارد که کرنوپلیتیک جای ژئوپلیتیک را گرفته است. او بیان می‌کند که جای سرزمین ما هم اکنون با زمان تعامل می‌کنیم. توزیع سرزمین جای خود را به توزیع زمانی داده است و حکومت بر سرزمین به حکومت بر زمان تغییر شکل داده است. (O'Tuatail, 1999)

آنتونی گیدنز در مورد نظریات این گروه می‌گوید: رویکرد قدیمی که معتقد بود دولت‌ها باید مردم را در برابر خطر استثمار حفاظت نمایند دیگر مرده است و لازم نیست که دولت‌ها حتی از سرمایه حفاظت کنند، زیرا بازار خود نسبت به تحولات واکنش نشان می‌دهد و جهت و محل را می‌یابد. برای مثال کسانی که تا چندی پیش در هنگ کنگ سرمایه‌گذاری می‌کردند اکنون به دلیل سپرده شدن اختیار کنترل این کشور به چین، سرمایه‌هایشان را به کانادا می‌برند و آنجا مشغول سرمایه‌گذاری هستند.

هانتینگتون نیز بر این اعتقاد است که در دوران جدید کشمکش‌های مرزی جای خود را به کشمکش‌های تمدنی داده است. (میرحیدر، ۱۳۷۷) مثل اتفاقی که در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ افتاد و به نوعی بحث تعارض تمدن اسلامی و تمدن مسیحیت را بر سر زبان‌ها انداخت.

دسته‌ای دیگر دیدگاه جدیدی را تحت عنوان حکومت زمین مطرح می‌نماید که در قالب جهان‌گرایان افراطی قرار می‌گیرند. این گروه معتقدند با توجه به این که مسایل زیست محیطی از قبیل سوراخ شدن لایه ازن، گرم شدن زمین، فرسایش خاک‌های کشاورزی و انفجار جهانی جمعیت باعث شده که بشر با تهدیدهای جهانی روبه‌رو گردد. معتقدین به حکومت زمین می‌گویند کشورها در سطح منطقه‌ای و محله‌ای نمی‌توانند این موضوع را حل نمایند، اما یک هژمونی جهانی با تمرکز کشورهای فرادست می‌تواند مسایل حساس زمین را حل نماید. (میرحیدر، ۱۳۸۵)

در مجموع می‌توان گفت که معتقدین به این دیدگاه یکپارچگی را در عرصه تجارت و اقتصاد مشهودتر می‌دانند بر همین اساس دیده می‌شود که یک کارخانه‌ای مثل نیسان، فولکس واگن را در ژاپن توزیع می‌کند، فولکس واگن، نیسان را در اروپا می‌فروشد، مزدا و فورد در آمریکا معامله مشترک دارند، جنرال موتورز و تویوتا هر دو در آمریکا و استرالیا معامله می‌کنند، در آمریکا جنرال موتورز چندین محصول ژاپن را تولید کرده و می‌فروشد. (گیدنز، ۷۹) همه این‌ها نشان می‌دهد که یکپارچگی در سطح اقتصاد گریز ناپذیر است.

دیدگاه دوم: واقع‌گرایان

واقع‌گرایان برخلاف افراطیون معتقدند که نمی‌توان از قدرت دولت‌ها در عصر جهانی شدن صرف نظر کرد. برخی از اینان معتقدند یکپارچگی جهانی یک ایدئولوژی مانند لیبرالیسم است و برای نهادینه کردن ایدئولوژی اقتصاد مبتنی بر بازار مطرح شده‌اند. (گیدنز، ۱۳۷۹)

این ایدئولوژی در صدد است تا حد امکان، اقتصاد دولت‌ها را در برابر اقتصاد جهانی تقویت نماید. واقع‌گرایان می‌گویند به جای پایان دولت ملت، باید بر محور بودن حکومت‌های ملی که مدیریت امور انسانی را بر عهده دارند تأکید نمود. طرفداران این دیدگاه (هرست، تام سون، کراسنر، کالینکوس) معتقدند حکومت‌ها از توانایی‌های قابل توجهی برای اداره کردن فعالیت‌های اقتصاد جهانی برخوردارند. (شولت، ۱۳۸۲)

آنتونی گیدنز در مورد دلایل این گروه در خصوص این که یکپارچگی جهانی نمی‌تواند دولت - ملت‌ها را ضعیف نماید و این که اصلاً بحث یکپارچگی در دنیای جدید محلی از اعراب ندارد به موارد زیر اشاره می‌کند.

۱- یکپارچگی جهانی پدیده‌ای بی‌سابقه و تجربه نشده، نیست و در گذشته نیز پدیده‌ای با این مشخصات وجود داشته است، زیرا سابقه توسعه اقتصاد بین‌المللی بر پایه فناوری صنعتی مدرن به دهه ۶۰ قرن نوزدهم بر می‌گردد. حتی از برخی جهات اقتصاد بین‌المللی در فاصله سال‌های ۱۸۷۰-۱۹۱۴ بازتر و یکپارچه‌تر نیز بوده است.

۲- شرکت‌ها در حال انتقال به وضعیت به اصطلاح یکپارچگی جهانی، حقیقتاً تعدادشان اندک است، در حالی که بیشتر شرکت‌ها اساس و پایه ملی دارند و تجارت بین‌المللی بر قدرت تولید و فروش ملی استوار است و به نظر می‌رسد گرایش اصلی و جاری در شرکت‌های بین‌المللی امری واقعی نباشد.

۳- جریان تحرک سرمایه‌گذاری و اشتغال از سوی شرکت‌های توسعه یافته معطوف به شرکت‌های در حال توسعه نیز می‌باشد، در عین حال که بیشتر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای پیشرفته متمرکز است، کشورهای جهان سوم هم در تجارت و هم در سرمایه‌گذاری در حاشیه قرار گرفته‌اند. البته اقلیت کوچکی از کشورهای تازه صنعتی شده را باید مستثنا کرد.

¹ (Geogovernance)

۴- بر خلاف آنچه صاحب‌نظران در رویکرد نخست به اقتصاد جهانی معتقدند این اقتصاد با آن چیزی که بتوان آن را گلوبال و جهانی نامید فاصله زیادی دارد. آنچه وجود دارد تمرکز جریان تجارت سرمایه‌گذاری است و جریان‌های مالی بیشتر در محدوده مثلث ژاپن، آمریکای شمالی و اروپای غربی است و به نظر می‌رسد که همین تمرکز هم ادامه یابد، بنابراین، قدرت‌های اصلی اقتصادی (سه ضلع مثلث) همیشه سیاست‌هایشان را با هم هماهنگ می‌کنند و این قدرت را هم دارند که بر بازارهای مالی و سایر گرایش‌های اقتصادی فشار آورند به همین دلیل به هیچ وجه و رای مقررات و کنترل عمل نمی‌کنند.

به نظر می‌رسد در این دیدگاه اصل پدیده یکپارچگی جهانی زیر سؤال رفته و تأکید می‌شود که دولت قابل حذف شدن نیست، آنها به چهار مقوله‌ی اصلی ملت - اجتماع، سرزمین، تاریخ و سرنوشت در گذشته تأکید داشتند. این‌ها عناصر اساسی هویتی هستند که به سادگی قابل کتمان و حذف شدن نمی‌باشند. لذا بازیگران عصر جدید در عرصه سیاست بین‌الملل همچنان دولت‌ها خواهند بود. لذا دولت‌ها هستند که می‌توانند تحولات را در سطح ملی پدید آورند و آینده کشورمان را تحت تأثیر قرار دهند. لذا در این دایره نقش سیاست‌های جهان، تأثیرگذار نیست.

دیدگاه سوم: تحول گرایانه

دسته سوم از متفکران معتقدند که جهانی شدن به تدریج جهان را دچار دگرگونی‌های اساسی می‌کند ولی آینده مشخص و کاملاً معینی را برای جهانی شدن در نظر نمی‌گیرند و معتقد نیستند که یک نوع آرمانی به نام دنیای جهانی شده وجود دارد که مشخصاتی از پیش تعیین شده دارد. (سلیمی، ۱۳۸۴)

آنتونی گیدنز که جز این دسته می‌باشد معتقد است یکپارچگی جهانی، بسط گسترش و دنباله آنچه در گذشته وجود داشته نیست، بلکه آن پدیده‌ای که به نحوه بنیادی جدید است و بسیار هم در زندگی انسان تأثیر گذار است. (گیدنز، ۱۳۷۹)

همچنین گیدنز تأکید می‌کند یکپارچگی جهانی صرفاً فرایندی نیست که در بعد اقتصادی بر اساس اقتصاد بازار قابل فهم باشد و نیز لزوماً نهادهای گذشته را از بین برده یا در حال از بین بردن آن‌ها باشد.

به عبارت دیگر این پدیده پایان سیاست، پایان دولت - ملت‌ها، پایان خانواده، پایان عواطف و پایان فرهنگ نیست، بلکه برعکس بعضی از آن‌ها را تقویت می‌کند. (گیدنز، ۱۳۷۹)

لذا طبق این دیدگاه حکومت‌ها تمایل دارند تا مرزهای خود را حفظ نموده و قدرت خود را در داخل مرزها حفظ نمایند. اما در عین حال برخی از تغییر و تحولات جهانی بر روی اقتصاد این کشورها تأثیرگذار بوده است. به طور کلی اگر بخواهیم بر مبنای این سه دیدگاه و رهیافتی که تا کنون دنبال کرده‌ایم نتیجه‌گیری نماییم می‌توان این طور عنوان نمود که جهان اگرچه با پدیده‌ای به نام یکپارچگی جهانی روبروست که بازیگران اصلی آن نهادهای فراملی و شرکت‌های چند ملیتی هستند اما از سوی دیگر نمی‌توان به نقش حساس و اساسی دولت‌ها توجهی نمود. به نظر نتیجه‌گیری هر دو دیدگاه افراطیون و دیدگاه شکاکان یکپارچگی با نواقص فراوانی روبروست. اگر بخواهیم جهانی شدن را به طور کلی منکر شویم طبیعتاً ممکن است وارد حوزه‌ای از روابط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی با کشورها شویم که به دلیل ضعف جهان‌بینی ما در خصوص جهانی شدن، این روابط به ضرر ما تمام گردد. از سوی دیگر اگر شیفته جریان یکپارچگی جهانی شویم، احتمالاً با ضعف مدیریتی در سطح دولت‌ها روبرو خواهیم

شد و شاید بی مسئولیتی و بی‌تعمدی، را در رفتار سیاسی دولتمردان مشاهده کنیم. هیچ کشوری نمی‌تواند به سیاست‌های سازمان تجارت جهانی (WTO) بانک جهانی (WB) توجه ننماید. چون خط‌کشی‌های اساسی کشورها با تحولات جهانی گره خورده است و کشوری می‌تواند اقتصاد پویا و توسعه یافته‌ای داشته باشد که به قواعد جهانی شدن توجه نماید.

اقتصاد امروز دنیا، اقتصادی مبتنی بر ریسک، گردش سریع پول و معاملات الکترونیکی است. در چنین جهانی هرگز نمی‌توان سیاست‌هایی در حد و اندازه‌های سیاست‌های محلی و منطقه‌ای ترسیم نمود، بلکه باید به نوعی با تحولات اقتصاد جهانی هم‌نوا شد.

از سوی دیگر ما با تاریخ و هویت و فرهنگ ملت‌ها روبرو هستیم که در عصر جدید بر تحولات جهانی تأثیرگذار هستند. چگونه می‌توان هویت را که ریشه‌های همبستگی و وابستگی مردم یک سرزمین را نشان می‌دهد به پای جهانی شدن فدا نمود.

هر گفتمان هویتی مبتنی بر عناصر و مفاهیم بنیادین و ارزشی است که بر تک‌تک شهروندان یک جامعه تأثیر می‌گذارد. لذا نمی‌توان ساختار هویتی، خودفهمی، هویت گروه‌ها، قوم‌ها، طبقات و اقشار یک جامعه را در چرخه‌ی جهانی شدن نابود ساخت. پس ما به گونه‌ای با یک مفهوم دویبعدی متناقض روبرو هستیم که می‌تواند عدم توجه به هر یک از این دو بخش ما را با عقب‌ماندگی‌های جبران ناپذیری مواجه سازد.

به همین دلیل است که امروزه گفته می‌شود جهانی شدن بیش از هر چیزی در گرو ملی ماندن است. زیرا جهانی شدن اگرچه به تضعیف برخی از جنبه‌های ارزش‌های ملی فرهنگ‌ها منجر می‌شود، اما این قابلیت را دارد که ارزش‌ها، رسوم و فرهنگ‌های مغفول مانده را احیا و در سطح گسترده‌تر تکثیر کند. گسترش موسیقی قاره‌ی آفریقا را می‌توان در همین چارچوب مورد بررسی قرار داد. لذا جهانی شدن هم فرصت است هم تهدید. بنابراین لازم است جوامع در عین حال که سیاست‌های حاکم بر نظام جهانی را مورد توجه قرار می‌دهند به فکر تقویت همبستگی ملی و تعلق به سرزمین در افراد جامعه خویش باشند. بر این اساس لازم است موارد زیر مورد توجه قرار گیرد:

- ۱- گسترش همبستگی ملی از طریق احترام به حقوق اقلیت‌ها
- ۲- برنامه‌ریزی مشارکتی با استفاده از نظریات مردم محلی
- ۳- تقویت ارزش‌ها، رسوم و سنت‌های مورد قبول جامعه
- ۴- تقویت احساس اعتماد به نفس و افتخار به هویت تاریخی و فرهنگی
- ۵- تقویت انجمن‌ها، نهادها، سازمان‌های غیردولتی و مشارکت آنها در مدل سازی‌های توسعه
- ۶- اتخاذ سیاست توأمان ملی‌گرایی، جهانی‌گرایی و توجه به ارزش‌های فرهنگ سنتی و فرهنگ پسامدرن
- ۷- احیای تعهدمدنی در میان شهروندان هر جامعه مبتنی بر ارزش‌های فرهنگی بومی و جهانی

نتیجه‌گیری :

با توجه به نظریات مطرح شده، مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها و مناسبات به هم می‌پیوندند تا خود را با جهان و یکدیگر سازگار کنند، با توجه به آنچه گفته شد جهانی شدن فرآیندی است که وابستگی متقابل جوامع را در سراسر جهان گسترش داده و جهانی بدون مرز را معرفی می‌نماید.

در این میان لازم است، جوامع در عین حال که سیاست‌های حاکم بر نظام جهانی را مورد توجه قرار می‌دهند به فکر تقویت همبستگی ملی و تعلق به سرزمین در افراد جامعه خویش باشند. بر این اساس باید موارد زیر مورد توجه قرار گیرد:

۱. گسترش همبستگی ملی از طریق احترام به حقوق دیگران و اقلیت‌ها.
۲. برنامه ریزی مشارکتی با استفاده از نظریات جوامع محلی.
۳. تقویت ارزش‌ها، رسوم و سنت‌های مورد قبول جامعه.
۴. تقویت احساس اعتماد به نفس و افتخار به هویت تاریخی و فرهنگی.
۵. تقویت انجمن‌ها، نهادها، سازمان‌های غیردولتی و مشارکت آنها در مدل‌سازی توسعه.
۶. اتخاذ سیاست توأمان ملی‌گرایی، جهانی‌گرایی و توجه به ارزش‌های فرهنگ سنتی و فرهنگ پسامدرن.
۷. احیای تعهد در میان شهروندان هر جامعه مبتنی بر ارزش‌های فرهنگی بومی و جهانی.

منابع

- ۱- تقوی، مهدی (۱۳۸۵): جهانی شدن و چالش‌های پیش‌رو- پژوهش‌نامه اقتصادی
- ۲- سلیمی، حسین (۱۳۸۴): نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران: سمت.
- ۳- شولت، جان آرت (۱۳۸۳): در منبع: بلیس و اسمیت جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر ایران.
- ۴- عزتی، عزت‌اله (۱۳۸۶): نظریه‌های جدید در جغرافیای سیاسی. انتشارات قومس، تهران.
- ۵- صراف‌ی، مظفر، جهانی شدن. جهانشمول نیست، روزنامه ایران - ۸/۲۷/۸۶
- ۶- نورانی، محمد رضا (۱۳۷۹): جهانی شدن کشورهای در حال توسعه و ایران - نشریه اطلاعات سیاسی و اقتصادی - شماره ۱۵۵ و ۱۵۶
- ۷- میرحیدر، دره، حیدری‌فر، محمدرئوف (۱۳۸۵): تحول مفهوم سرزمین در عصر جهانی شدن، فصل‌نامه ژئوپلیتیک، سال دوم، شماره دوم.
- ۸- میرحیدر، دره (۱۳۷۷): ژئوپلیتیک ارائه تعریفی جدید، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره پیاپی ۵۱.
- 9- Adam, Barbara. (1995): *Timewatch, The Social Analysis of Time*. Cambridge: Polity Press.
- 10- Cox, R.W. with T.J. Sinclair (1996): *Approaches to word order* (Cambridge university press)
- 11- Falk, R. (1992): *Explorations at the Edge of time* (Philadelphia: temple press).
- 12- Hirst and Thompson (1996): *Globalization in question. The international Economy and the possibilities of Governance* (Cambridge: Polity press)
- 13- Mittelman, J.H. (1994): *Global Restructuring of production and Migration*; in Y. sakamoto, (1994) *Global transformation* (Tokyo: united nations university press).
- 14- Oman, C (1994): *Globalization and Regionalization: the challenge for Relevance for Developing countries* (Paris: Development center of the OECD).
- 15- .scottlondon.com/insight. This interview with Jerry Mander hosted by Scott London is available online at

